

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

برهان دیگری که شهید صدر قدس سره در حلقات ذکر فرمودند به عنوان البرهان الخامس و در بحوث هم مطرح کردند اما در مباحث یک نکته ای دارند که در این دو کتاب نیست و آن این که «ما کُنّا نذکره فی قدیم الزمان وجهاً للمنع عن جریان البراءة» که مستند خود ایشان فی سابق الزمان بوده و بعد دیگر در دوره ی بحوث و بعد حلقات عدول کردند از آن و مناقشه می کنند در آن. از این جهت این یک نکته ای است که حالا در آن ها نیامده که آدم می گوید این مال کی هست؟ از کجاست؟ این در مباحث می فرماید کنا فی سابق الزمان.

حاصل مطلبی که ایشان می خواهند بفرمایند در این وجه این است که علیرغم این ظاهری که ما خیال می کنیم دوران بین اقل و اکثر هست که شاخصه ی دوران بین اقل و اکثر همین است که اگر شما اکثر را بیاورید اقل را هم در ضمن آن آوردید، این جور نیست که

اکثر را اگر آوردید اقل آورده نشده باشد؛ این شاخصه‌ی اقل و اکثر ارتباطی است که محل کلام ما هست. حالا ایشان می‌خواهد بفرماید که در باب عبادات که ما قصد امتثال امر می‌خواهیم بالدقة این جوری نیست؛ اقل و اکثر ارتباطی نیست بلکه متباینین است و وقتی متباینین شد باید احتیاط بکنیم، اکتفاء به اقل دیگر نمی‌شود کرد.

حالا توضیح مطلب، توضیح مطلب این است که خب مقدمه‌ی اولی این است که ما در باب عبادات احتیاج داریم به قصد قربت و قصد امتثال امر؛ مقدمه‌ی ثانیه این هست که یک مسأله‌ای را فقهاء در فقه فرمودند منهم صاحب عروه قدس سره و حالا به قول ایشان محشّین هم امضاء کردند کأنّهم، حالا لابد آن محشّینی که حالا ایشان مدنظرشان بوده و مراجعه فرموده. الان عروه با چهل و پنج حاشیه چاپ شده و آن هم مشتمل بر همه‌ی حواشی نیست شاید، مرحوم استاد در درس می‌فرمودند من وقتی شرح عروه می‌نوشتم به بیست و پنج حاشیه مراجعه می‌کردم از حواشی اعلام. الان که شاید حدود صدتا یا بیشتر حاشیه هست بر عروه، حالا حاشیه‌های شما هم بعداً ان شاء الله به آن اضافه بشود در طول زمان. و آن این است که فرمودند وقتی ما امری را قصد می‌کنیم، امتثال امری را علی وجه التقیید نه علی وجه الاشتباه فی التطبيق، گفتند وقتی علی وجه التقیید بود قهراً امتثال آن امر در صورتی که این تقیید واقعیت نداشته باشد امتثال آن نشده. مثلاً یک نمازی است نمی‌داند نماز واجب است یا مستحب است فرض کنید درواقع، این بیاید نماز را به قصد استحباب بیاورد و درواقع واجب باشد، می‌گوید مثلاً این دو رکعت نماز مستحب را بجا می‌آورم قرّبۀ الی

اللّٰه. این جا اگر واجب باشد نمی شود گفت امتثال آن واجب را کرده، به گردنش هست باید برود بیاورد. مثلاً فرض کنید که در باب نماز زیارت که محل کلام است که خب زیارت مستحب است اما حالا زیارت اگر کسی کرد آن نماز واجب است بخواند یا مستحب است؟ مثل روزهی در باب اعتکاف که خب اعتکاف مستحب است ولی اگر اعتکاف شروع کردی مثلاً ادامه اش واجب می شود. حالا این به خیال این که بله نماز زیارت مستحب است مثلاً و این به قصد استحباب گفت دو رکعت نماز به قصد امتثال این امر استحبابی می خوانم و بعد فهمید که مثلاً مجتهد استنباط کرد و گفت این واجب است، این فایده ندارد آن نماز باید برود دوباره بخواند مثلاً. پس اگر امر را مقیداً بخصوصیّه آورد این جا کافی نیست اگر آن خصوصیت درواقع نباشد. و هکذا اگر خصوصیتی را در متعلقش لحاظ کرد و این جور توی نظرش بود که این امر خورده مثلاً به نماز فی المسجد نه نماز أم مستحب که قید خود حکم باشد، قید مال متعلقش است، یعنی الصلاة فی المسجد حالا مستحبّ یا واجبّ حالا دیگر آن... و این به این عنوان رفت آورد و بعد معلوم شد این جوری نیست؛ این قید فی المسجد ندارد، این فایده ندارد. فلذا مثلاً در باب جماعت گفته می شود که اگر تخیّل که این امام جماعت زید است و این به قصد این که این زید است اقتدا کرد بعد معلوم شد عمرو است و البته عمرو هم عادل است ولی نمازش باطل است؛ چون آن که به آن قصد کرده اقتدای به او، او نیست، این که هست قصد نکرده اقتدای به این را.

س: این امتثال امر البته ...

ج: بله؟

س: این به صرف انطباق و عدم انطباق مقصود با موجود است ...

ج: نه دارم نه یک تقیید را می‌گوید، تقیید را دارد می‌گوید ..

س: نه نه توی قبلی که می‌گویید ...

ج: آن‌ها هم ... حالا می‌گویم حالا ...

بله یک‌وقت هست این‌جوری است که می‌خواهد به امام حاضر اقتدا کند ولی خیال می‌کند این زید است، این اشتباه در تطبیق است این اشکالی ندارد. اما آن‌جا نه، می‌گوید، توی ذهنش این است من به زید می‌خواهم اقتدا کنم، اگر بدانم عمرو است اقتدا نمی‌کنم ولو عادلش هم می‌دانم اقتدا نمی‌کنم به او ....

س: اصلاً بدانم آن هم هست اقتدا می‌کنم ولی فعلاً می‌خواهم به زید اقتدا کنم ...

ج: حالا، دیگر روشن‌ترش این‌جا هست دیگر که تقیید دارد می‌کند ...

س: اشاره نیست تقیید است. یک‌وقت هست اشاره حاضر است ...

ج: بله آن‌جا بله، تطبیق است آن‌جا هم؛ می‌گوید من به امام

جماعتی که حالا هرکی هست ولی به نظرش زید است یا در زیارت عاشورا مثلاً السلام علی الحسین و علی بن الحسین (س) خب حالا یک کلامی هست که این علی بن الحسین (س) کدام یک از فرزندان حسین بن علی (س) هست؟ آیا امام سجاد است یا علی اکبر است؟ خب حالا یک وقتی می آید می گوید حالا هرچی این جا هست من قصدم هست ولی به نظر می آید علی اکبر باشد به تناسب این که حالا شهید شدند و در کربلا هستند و این ها علی القاعده، ولی خب شاید هم این نباشد حالا، قطع صد درصد که ندارم، قصدش یک وقت این است که هرکه درواقع، حالا تطبیق بر این می کند، این جا هرکه درواقع به او سلام شده، اما اگر نه تقیید می کند به حیث که هرکه نه، می گوید این. و حالا ممکن است تارةً از این یقین دارد که مثلاً این امام سجاد (س) است یقین دارد، می گوید امام معصوم مقصود است مثلاً و اصلاً غیر او را قصد نمی کند، نه این که اگر او بود قصد نمی کرد ولی چون یقین می کند می گوید خب این را قصد می کنم به این قید. و خب این جا درواقع اگر علی اکبر (س) مقصود باشد خب سلام به او نکرده دیگر. خب طبق این مسأله که مقدمه‌ی ثانیه شد ما اگر دقت بکنیم موارد اقل و اکثر در باب عبادات برمی گردد به متباینین. چون این آقا علم دارد. حالا یک مقدمه‌ی سومی هم بگوییم که ایشان توی این مقدمه‌ی سوم، لازم نبود حالا آن جوری بفرمایند، یک خرده معقدترش کردند، مقدمه‌ی سوم ایشان را هم بگوییم.

مقدمه‌ی سوم ایشان این هست که در مواردی که ما علم اجمالی داریم سه جور تصویر می شود، تارةً علم اجمالی بین متباینین است که امثال این اصلاً با آن جمع نمی شود، امثال آن هم با این اصلاً

جمع نمی‌شود. مثل این که علم اجمالی دارد یا نماز ظهر واجب است یا نماز جمعه در روز جمعه، خب این‌ها متباینین هستند؛ و در این جا امثالش این است که یک نماز جمعه بخواند یک نماز ظهر بخواند. تارة نه، دو عنوانی هستند که قابل اجتماع هم هستند، مثل این که یقین دارد یا مولا به او گفت اکرم العادل یا گفت اکرم الهاشمی. خب این جا علم اجمالی داری یکی از این دوتا همواره به گردنش هست، این جا نمی‌تواند اقتصار کند بر مصداق یکی از این دوتا که مصداق عنوان دیگری نباشد. مثلاً برود یک عالمی که هاشمی نیست امثال بکند خب شاید هاشمی گفته پس امثال نشده، یا هاشمی را برود احترام بکند که عادل مثلاً معاذالله نباشد. اما اگر مجمع العنوانین را بگویند آن می‌شود، هردو را امثال کرده دیگر هر کدام باشد.

سوم این هست که عموم و خصوص من وجه باشد بین‌شان، آن محل افتراق دارد، آن هم محل افتراق دارد و ایشان می‌خواهد بفرماید که حالا این هم مقدمه‌ی سومش، می‌خواهد بفرماید در موارد اقل و اکثر بدوی در باب عبادات، این درحقیقت از قسم سوم است که این قسم سوم اگر دقت بکنید امر برمی‌گردد به متباینین علی آن مبنای فقهی. چون این امر یا رفته روی اقل، علم دارد که مثلاً که نماز با سوره واجب است یعنی امر خورده به نمازی که سوره جزء آن است یا امر خورده به صلاتی که لا بشرط نسبت به سوره است. خب این جا اگر این.... خب علم اجمالی دارد، طبق مقدمه‌ی اولی باید قصد امثال امر بکند، طبق مقدمه‌ی ثانیه خصوصیت امر را اگر لحاظ کرد اگر امر درواقع غیر از دارای آن خصوصیت باشد امثال آن نشده. خب این جا این نمازی که

می‌خواهد بخواند اگر قصد بکند اکثر را مثلاً بیاورد، قصد بکند امری که به اکثر خورده باید آن امر را قصد بکند دیگر، بگوید من قصد می‌کنم امری که به اکثر خورده؛ حالا نگوئید حق ندارد چنین قصدی بکند چون تشریع است چه می‌داند؟ نه به قول ایشان که این اضافه را در مباحث دارند، ولو این که به رجاء یا به این که، نه این که تشریع بخواند بکند ولی می‌گوید شاید امر روی اکثر باشد دیگر، من به قصد امثال این که اگر آن جا باشد دارم می‌آورم. خب الان اگر این کار را بکند امثال اقل را کرده اگر درواقع امر روی اقل باشد؟ نکرده دیگر. و اگر بیاید اقل را بیاورد به قصد امثال این که امری که روی اقل است ولو به همان نحوی که گفتیم که تشریع نشود، آیا اگر درواقع امر روی اکثر باشد امثال کرده؟ نکرده. پس بنابراین ولو اقل و اکثر به این معنا هست که آوردن اکثر مانع نیست چون لا بشرط است نسبت به او از آن جهت، ولی حرف ایشان این است که طبق این فتوا و طبق این مبنای فقهی، صاحب عروه و هرکسی مثل صاحب عروه هست و این مبنا را دارد چطور در اقل و اکثر در باب نماز و این عبادات می‌آید می‌گوید برائت جاری می‌کند و می‌گوید اکتفاء به اقل کفایت می‌کند؟ نمی‌تواند چنین حرفی را بزند. چون علم اجمالی دارد که یا امر به این خورده یا امر به آن خورده که اگر امر به این خورده باشد و او را قصد کند و درواقع امر به او باشد آن امثال نشده است و اگر امر به او خورده باشد و او قصد بشود این امثال نشده است....

س: یعنی این که صاحب عروه و این ها باید یک قیدی می‌زدند دیگر، فتوا را می‌توانند بدهند یک قیدی می‌زدند که آقا قصدت را تعیین نکن که این مشکل پیش بیاید ..

ج: بله ولی اگر بگویند به خدمت شما عرض شود به خصوص ....

س: ....

ج: نه بگویند در قصد قربت لازم است که آن امری که این جا هست قصد بکنی، آن که واقعیت دارد ...

س: اگر بگویند ما فی الذمه می توانی قصد بکنی دیگر یک قید بزنند کافی است درست است؟

ج: حالا بله، ما فی الذمه قصد بکند ...

س: آن موقع یک قید بزنند کافی است ..

ج: حالا ما فی الذمه هم به خدمت شما عرض شود که حالا ممکن است ما فی الذمه را بگوییم درست است حالا ممکن است کسی بگوید درست است، مگر کسی مثلاً قصد وجه یا خصوص این چیزها را بگوید، ما فی الذمه بگوید.

س: اما فتوای شان با یک قید درست می شود درست است؟  
می گویند آقا در عبادات هم برائت جاری است منتها نباید قصد تعیین بکنیم این طوری که این مشکل پیش بیاید.

ج: بله، مگر این که بگوید قصد آن چیزی که می دانم یا امر رفته



روی آن که باید آن را قصد کنم خودش را قصد کنم ....

س: چنین قیدی دیگر وجود ندارد توی عبادات ...

ج: بله؟

س: چنین قیدی که دیگر وجود ندارد توی عبادات که هر وقتی نمی‌دانی شک داری باید همان را، چنین چیزی وجود ندارد ...

ج: حالا اگر کسی گفت دیگر، حالا این ..

پس بنابراین درواقع برمی‌گردد به این دیگر، برمی‌گردد همین جاها به متباینین به قول ایشان.

س: این نتیجه‌ی قصد امثال امر است دیگر ..

ج: بله دیگر، یا امر این چنینی یا امر آن چنانی است ..

س: یعنی می‌خواهم بگویم که این تقیید لازمه‌ی این است که قصد امثال امر را ما لازم ندانیم بلکه قصد قربت مطلقه یا ما فی الذمه را کافی بدانیم، وقتی قصد قربت مطلقه شما کردید إما خصوص این إما خصوص آن را قصد نکردی این اصلاً اشکال شهید صدر ظاهراً به این مبنا نیست. می‌گویند بر همان مبنایی که فقط می‌گویند باید قصد امثال امر بکنی ...

س: امر با بند و بیلش است، امر منهای بند و بیلش که معنا ندارد، وقتی منهای بند و بیلش معنا ندارد با بند و بیلش است پس یا باید خصوص امر این چنینی یا امر آن چنانی پس متباینین می شود. کما این که حرف شهید صدر می خواهد این داخلش هست که می خواهد قصد قربت مطلقه و ما فی الذمه را هم دفع بکند، کسی نیاید بگوید آقا خب ما که لازم نیست که خصوص را نیت کنیم نه، می گوید چون آن خصوص لازمه ی امر امثال امر است و فقط هم از امثال امر است که درست می کند اختلاف است دیگر ...

ج: ببینید این خیلی نه معلوم نیست این جوری بگوید ایشان ..

س: و الا قصد به قول سید این اشکال واضح است به این حرف آقای شهید صدر، ما اصلاً چیزی که لازم نیست را که نمی توانیم کول شارع بگذاریم که. شما یعنی می خواهید این جور بگویید، می خواهید بگویید که هر جا، حرف اشکال شما باید به این برگردد، هر جا که ما اکثر را اتیان می کنیم در عبادت صلاة که نمی دانیم سوره جزء آن هست یا نه هر جا، باید به کلی اشکال کند، هر جا که این طور باشد اکثر تباین مع الاقل بلکه هم پوشانی ندارد همیشه تباین، اشکال است که نه از جعل شارع چنین تباین کلی در نمی آید، شما هم اگر یک چیزی اضافه کردید؛ الا این که بیایید این حرف را بزنید بگویید که شارع قصد امثال امر را مبرئ ذمه می داند، امثال امر هم بند و بیل خود خصوصیات است پس همیشه تباین. این حرف را بزند. حرف شهید صدر آن وقت کامل بشود و الا

این حرف شهید صدر که می‌گوید آقا در عبادات همواره اکثر را انجام بدهید تباین مع الاقل ما می‌گوییم نه از جعل شارع چنین چیزی لازم نمی‌آید، خودت اضافه کردی. مگر این که به این مبنا بگیریم آن وقت درست می‌شود.

ج: نه ممکن است حالا ایشان بخواهد به اطلاق فتاویٰ اصحاب که ایشان می‌فرماید همین مشکله‌ای هم که پیش می‌آید این درحقیقت نقضی به آن فتاویٰ‌شان هست. یعنی شما توی رساله‌های‌تان می‌نویسید چی؟ می‌نویسید این جاها همین مواردی که شک می‌کنی این جوری ... آقا می‌گویید که عیب ندارد دیگر ...

س: آقا اطلاق فتاویٰ مشترک مال یک مجتهدی که دارد بررسی می‌کند فتوا را ...

ج: نه خب همین دیگر می‌گوید پس شما ...

س: ... پس به دو مبنا هست ...

ج: پس می‌گوید شما نیایید بگویید که ...

س: باید یک قید بزند که قصد ندارد ...

ج: پس شما نیایید علی الاطلاق توی رساله‌تان بنویسید و فتوا بدهید اشکال ندارد درست؟ و حال این که از آن طرف گفتید ....

س: .... این تنزل است اشکال حاج آقا، این تنزل است که شما ... به  
اطلاق و فتوا دارید اشکال می‌کنید، این تنزل اشکال است ...

ج: نه نه نه

س: اشکال را بگویید آقا روی این مبنا، چه عیب دارد؟ بگویید روی  
این مبنای خصوص، آن وقت اشکال شما قوی است ...

ج: بله فلذا عرض کردم که همان دیروز عرض کردم این برهان پنج  
و شش و این‌ها، این‌ها کل مبنا را از بین نمی‌برد مال مورد است ...

س: همین مورد را هم از بین نمی‌برد آخر ...

ج: نه مورد هم باز بعض موارد را ...

س: بعض مواردش هم به جعل بر نمی‌گردد، شما باید به جعل ...  
اکثر اشکال کنید ...

ج: نه

س: ... باید بگویید امثال اکثر ...

ج: به جعل بر نمی‌گردد، نه ...

س: ... فی ای جهة، فی ای فرد، این فی ای فردش هم نیست،

خودت اضافه کردی به جعل اکثر برنمی‌گردد..

ج: نه نه به این برمی‌گردد یعنی به جعل برمی‌گردد ...

س: به جعل برنمی‌گردد، جعل درست است من اضافه کردم ..

ج: نه نه من اضافه نکردم ...

س: آقا چه جور به جعل برمی‌گردد وقتی که لازم نیست آن  
خصوصیات را قصد کنی؟ ...

ج: نه

س: این فقط وقتی به جعل برمی‌گردد که لازم باشد خصوصیات را  
قصد کنی ...

ج: نه، اگر آن مولا امر را روی اکثر آورده، اگر یک امری یا روی اکثر  
است یا روی اقل درست؟ اگر من هرچی را قصد کنم مع التقید  
قصد کنم ...

س: من؟

ج: من

س: و شارع هم ....

ج: می‌دانم ولی من می‌دانم پس این خصوصیات آن مقصود است،  
من چیزی را به مقصود اضافه نمی‌کنم ...

س: .... عیب ندارد حرف را فهمیدیم حاج آقا، بله حرف این  
است ...

ج: چون مقصود پس به جعل برمی‌گردد که من نمی‌دانم جعلش را  
آن‌جا گذاشته که من وقتی آن را قصد می‌کند دیگر اگر آن‌جا باشد  
دیگر کفایت نمی‌کند، یا جعلش را آن‌جا گذاشته به جوری که من اگر  
او را قصد کنم با تقیید دیگر به درد آن نمی‌خورد. پس من علم  
اجمالی دارم که یا امر این‌جا هست که من اگر او را قصد کنم بنحو  
تقیید دیگر درواقع اگر آن‌جا باشد امثال نشده و اگر امر این‌جا  
گذاشته به جوری که من اگر بنحو تقیید... آن امثال نشده. پس علم  
اجمالی دارم که یک امری این‌جا هست که اگر این‌جور بیاورم  
امثال نمی‌شود اگر آن‌جا باشد، اگر این‌جور بیاورم اگر این‌جا باشد  
امثال می‌شود. خب این‌جا باید احتیاط کنم دیگر.

روی این حساب اگر شما لازم می‌دانید به خصوص اگر تقیید را لازم  
می‌دانید یا نه اگر تقیید را لازم نمی‌دانید ولی می‌گویید می‌شود  
عیب ندارد با تقیید بیاور، و توی رساله بنویسید آقا در این موارد یا  
باید بنویسید احتیاط بکن یکی با رجاء است آن البته نه جزء  
تشریع بشود، یکی هم با رجاء این بیاور یعنی دوتا نماز در این‌جا  
باید بخواند یا بنویسد اگر تقیید کردی، اگر نه تقیید نکردی به قصد  
امری که در مقام هست، خب آن اکثر را بیاوری عیب ندارد، اما اگر

تقیید کردی بدان باید دوتا بیاوری ...

س: هنوز فتوا ناقص است...

ج: آره این ...

حالا جوابی که ایشان می دهند دیگر جواب خیلی تفصیلی است می گویند این مبنای فقهی را ما قبول نداریم و ما اختلاف در تطبیق و تقیید را نمی فهمیم اصلاً یعنی چی؟ تعقل نداریم از آن و بحثه فی محله من الفقه. بالاخره شما در هر دو صورت در تطبیق و تقیید شما این را قصد کردید، قصد شما که واقع را از بین نمی برد که، واقع محقق است. مثلاً یک کسی از در وارد شد خیال کردی زید است بلند شدی در آن جا و تعظیم کردی به قصد این که این زید هست، به جوری که اگر می دانستی که عمرو است هرگز بلند نمی شدی اصلاً، اصلاً این جوری بود. آیا در این جا این زید که وارد شد و شما بلند شدید احترام این نشد؟ احترام این شد، قصد شما اثری ندارد ...

س: آن وقت آن صلاة جماعت را هم همه ملتزم هستند؟

ج: بله؟

س: مثلاً آن صلاة جماعت ...

ج: آره یعنی اگر واقعاً عادل است ...

س: ...

ج: آره، قصدش هم این بوده که اگر... اقتدا نکند، باشد، ولی این هم آقای خوئی رضوان الله علیه در مستند عروه علی ما بیالی در نماز جماعت شرح عروه آن جا هم همین را.. این امر واقعی است، شما بالاخره به این آقا اقتدا کردی حالا ولو این که تقیید هم داشتید که من به زید می خواهم اقتدا کنم اگر عمرو باشد نمی خواهم اقتدا کنم ...

س: حاج آقا این ها این مثال هایی که شما زدید ...

ج: ولی شما الان به عمل خارجی است دیگر به این اقتدا کردی دیگر ...

س: این مثال هایی که شما دارید می زنید یک فرق کوچولو دارد با حرفی که، این حرف شهید، لب حرف... شهید صدر درست است رد می کند ولی یک حرف کوچولویی با این ها دارد، فرقش این است توی قصد امثال امر چون خود قصد امثال امر رکن است و فقط ابراء ذمه با قصد امثال امری که محقق می شود و وقتی فقط با این است شما باید امر را بخصوصیاته آوردی و بیاوری، این جا اگر غیر را قصد کردی و غیر محقق نبود و قصد لم یقع و ما وقع لم یقصد می شود درست است؟

ج: نه نمی شود ...



س: .... همین را می‌خواهم عرض کنم، این‌ها این مثالی که شما می‌زنید بله، شارع از ما نخواستہ احترام کن به قصد این‌که بشناسی طرف را ...

ج: نه ما به این کار نداریم ...

س: حالا عرض می‌کنم، این‌جا احترام شخص به صورت کلی واجب است ...

ج: نه اصلاً وجوب نمی‌گوییم، اصلاً به وجوب کاری نداریم ...

س: محقق شد این ...

س: محقق شد یعنی امثال شد دیگر ...

ج: نه نه اصلاً امری نیست من روی رسومات خودم می‌خواهم یک کسی را احترام کنم اصلاً امر نیست، این آقا... حرف سر این است امر نیست اصلاً شاید حرام باشد هم احترام زید حرام باشد هم احترام عمرو حرام باشد، کار به این‌ها نداریم. حرف سر این است اگر یک زیدی وارد شد شما یقین داری عمرو است و به عنوان این‌که عمرو است بلند شدی و اگر می‌دانستی زید است هرگز بلند نمی‌شدی، خب این‌جا چیه؟

س: بله تطبیق ...

ج: خب این جا واقعاً اگر زید ... می گویند آقا این احترام کردی این احترام تحقق منک.

س: ... آهان یعنی شهید صدر می خواهید بگویید شهید صدر هم این اشکال را می کند از اول؟

ج: چی؟

س: یعنی شهید صدر دارد یک امر بدیهی را زیر سؤال می برد؟

ج: نه نه

س: یا کسانی که فتوای این طور دادند این را می خواهند بگویند؟

ج: بله اشکال محقق خوئی و شهید صدر و این ها، این ها این است که ....

س: .... ابدا این طور نیست، کسی که حاج آقا کسی که لزوم شرط قصد را به عنوان رکن می آورد دیگر لم یتحقق فی مورد اختلاف قصدی مع الواقع. وقتی که خود قصد رکن باشد این نکته اش هست، این مثال هایی که شما می زنید قصد این که زید است یا عمرو است در اکرام عالم و وجوب اکرام عالم اصلاً دخیل نیست...

ج: رکن است ما هم قبول داریم، ما نمی گوییم رکن نیست ...

س: رکن است ولی ربطی ندارد ....

س: یعنی اگر این نیاید محقق نمی‌شود ....

ج: درست است همه‌ی این‌ها را پذیرفتیم ولی در عین حال یک امر تکوینی است ...

س: آقا چی تکوینی است؟ تکوینی این است جزء تکوین قصد امر است ....

ج: یعنی آقای عزیز شما بالاخره قصدت خورده به آن ما صدر من الشارع که توی زعم شما این است که فلان قید را دارد و آن قید را قصد کردید ...

س: زعم من اما خلاف ...

ج: ولی این زعم شما باعث می‌شود که این قصد شما نخورده باشد به این امر خارجی؟

س: نخورده من خیلی ... قصد کردم، آقا ما قصد لم يقع پس چیه؟ ....

ج: آقا ما قصد لم يقع آن جای دیگری است نه این جا. نه آقای عزیز ببینید ....

س: مثلاً توی مبیع است آن‌ها به این‌جا ربطی ندارد ...

س: مبیع است که قرآن نگفته که فقط توی مبیع است که، یک امر عقلی است ...

س: ... امر قرآنی دیگر یک امر عقلی ...

س: خب خدا خیرت بدهد نگو فقط تو مبیع است تو توی مبیع فقط خواندی. این توی هر جایی که شرط باشد در آن چیزی که واجب است آن شرایط قصد، کی شرط است؟ وقتی قصد امثال امر شرط باشد، این شرط است، من غیر این را قصد کردم ...

ج: بله آن‌جا درست است ببینید شما، نه ببیند آن.... مثل این که شما مثلاً نذر کردی که یک واژه‌ای بگویی که معنایش این است، این را نذر کردی یک واژه‌ای در فلان‌جا بگویی که معنایش این است. آن‌جا بله اگر آن واژه را گفتی و معنایش آن نبود در آن‌جا چی می‌شود؟ در آن‌جا این می‌شود که ما وقع لم يقصد چون شما می‌خواستید واژه‌ای بگویید که معنایش آن باشد این نیست و ما قصد لم يقع ...

س: خب یک سؤال، همین مثالی که زدید، مثال خوبی زدید، حالا اگر مثال همین نذری ....

ج: اما این‌جا این‌جوری نیست، آقا ببینید شما یک‌ذره، یک کمی صبر کنید، این آقای که دارد قصد می‌کند قصد چی می‌کند؟ یک چیزی

را تشریع می‌کند قصد یک امری که خودش دارد می‌سازد می‌کند که نسبت به شارع می‌دهد یا نه قصد می‌کند همانی که از شارع صدر، منتها زعمش این است که آن ما صدر من الشارع مقید به این قید است فلذا آن قید را هم قصد می‌کند حیث که این جور هم واقعاً اگر نفسش هست که اگر آن قید را هم نداشت در مقام امتثال بر نمی‌آمد، حتی به این غلیظی بود؛ آیا در این جا این قصد خورده به این یا نه؟ و این زعم تقیید و دارای این خصوصیت بودن باعث می‌شود که نخورده باشد به این؟ ای بابا این امر تکوینی است دیگر.....

س: وقتی قصد ... وقتی امتثال امر، قصد امتثال امر بتمامه امر نه امر کلی بتمامه ...

ج: بتمامه

س: امری که شارع از روی وجوب یا استحباب، وجه مهم است، از روی جزئیت جزء یازدهمی یا عدم جزئیت یازدهمی که مأمور به هست این‌ها را شرط بداند این شما غیر از این را قصد کنی معقول نیست بگویید محقق شده. بله اگر شرط نباشد همان عرض کردم شما می‌خواهید به اطلاق فتوا اشکال کنید ما این جا آمدیم بحث علم اجمالی می‌کنیم، می‌خواهیم بگوییم علی بعض المبانی الفقہیه این جا برمی‌گردد به متباینین، ما نمی‌خواهیم اطلاق فتوا اشکال کنیم ما می‌خواهیم مطلب علمی را ببینیم چی هست؟ مطلب علمی روی این مبنا فقط اشکال شهید صدر جواب داده نمی‌شود. بله بحث فقہی عیبی ندارد اخلاقی به بحث اقل و اکثر نمی‌زند، توی

بعضی فروعات می‌گویند آقا اقل و اکثری نیست این‌جا متباینین است ...

ج: نه مانع نه چرا در حقیقت گفتم این‌جا باید این‌جوری ....  
بگوییم تفصیل بدهیم نه به این حرف‌ها درست است تفصیل باید داد در اقل و اکثر. حالا ایشان به عنوان برهان ذکر فرموده، اگر شهید صدر ذکر هم نفرموده بود این‌ها را من شاید مطرح نمی‌کردم اصلاً چون این‌ها در این باب. بله توی تنبیهات بروید مثلاً به عنوان تفصیلی یا اقوال را که ذکر می‌کنید تفصیل ذکر کنید؛ حالا ایشان به این شکل ذکر فرموده توی کتاب درسی هم آوردند که حلقات‌شان باشد، از این جهت طرحش مثلاً لازم هست که توی کتاب درسی است، که درحقیقت خود ایشان می‌گویند اولاً در عبادات است، حالا مخصوصاً آن برهان بعدی توی بعضی از عبادات هم هست نه فی کل العبادات. حالا این اشکال در عبادات به خدمت شما در عبادات است حالا همه‌ی عبادات که دار بین اقل و اکثر است در ظاهر. ایشان این‌طوری فرموده و خودش هم تصریح فرموده حالا ببینید حالا می‌خواهید این عبارت «البرهان الخامس دوران الأمر بين عامين من وجه و حاصله: تحويل الدوران في المقام» برگرداندن دوران بین اقل و اکثر در مقام «إلى دوران الواجب بين عامين من وجه بدلاً عن الأقل و الأكثر: عامين من وجه می‌شود یعنی یک جایی داریم که آن هست این نیست، این هست آن نیست و یک‌جا هم جمع العنوانین دارد. «و توضیح ذلک ضمن مقدمتین: الأولى: أن الواجب تارةً يدور أمره بين المتباینين، كالظهر و الجمعة. و أخرى بين العامین من وجه، كإكرام العادل و إكرام الهاشمی. و ثالثةً بين الأقل و الأكثر. و لا

إشكال فى تنجيز العلم الإجمالى فى الحالة الأولى الموجب للجمع بين الفعلين» نماز ظهر را بخواند جمعه را هم بخواند و هم چنین «لا اشكال تنجيزه فى الحالة الثانية الموجب لعدم جواز الاقتصار على إحدى مادّتى الافتراق» هاشمی را برود، هاشمی که به خدمت شما عادل نیست یا عادلی که هاشمی نیست کفایت نمی کند، یا باید دوتا امثال کند یا اگر می خواهد با یک تیر دوتا نشان بزند مجمع العنوانین را بیاورید «و أمّا الحالة الثالثة فهي محلّ الكلام» که دوران بین اقل و اکثر است. این مقدمه ی اولی.

«الثانية: أنّ الواجب المرّدّ فى المقام بین التسعة والعشرة إذا كان عبادياً فالنسبة بین امثال الأمر على تقدير تعلّقه بالاقْل و امثاله على تقدير تعلّقه بالأكثر هی العموم من وجه» امثال عموم من وجه یعنی همین جا می پذیرند، در همین اق